

ره آوردِ سفر

از: دکتر عزیزاله سلیم پور
نیس - فرانسه

همان روزنامه نوشته بود که خانواده آن قاتل در آن شب این جنایت را جشن گرفته نقل و نبات پخش نموده و پایکوبی کرده اند؛ چرا که مرگ پدر این خانواده، هلاکت چند یهودی را همراه داشته است!

رقص مردگان اثر هانری کازایس که در سال ۱۸۷۴ «سن سانس» بصورت موسیقی درآورده است بیامد آمد. در این «پوئم» سمفونیک «سن سانس» آهنگساز فرانسوی با نوای ویلن برخاستن مرده ای را مجسم میکند که نیمه شب از قبر بیرون می آید و سپس مردگان دیگر یکی پس از دیگری از قبرها بیرون آمده با هم شروع برقص میکنند؛ رقص مردگان. با خود گفتم پنداری روح و روان این بینوایان نیز گاهگاه از قعر قبرهای جهل و تعصب بیرون آمده عده ای را به هلاکت میرسانند و سپس برقص و پایکوبی می پردازند و دوباره بگورهای خود باز می گردند؛ آری رقص اموات... و دلم بحال آنان سوخت.

برای چند لحظه ناخودآگاه فیلسوف شدم، به هستی و نیستی، زندگی و مرگ، به بود و نبود فکر کردم. به معمای بقاء و پایداری قوم یهود در کشاکش زمان اندیشیدم که از ۲۶۰۰ سال پیش تا کنون مورد جور و ستم واقع شده و هنوز سربلند و پابرجاست.

سفر روز بعد در ناحیه دریای نمک برای شرکت در جشن بت میتسوای «لورن» زیبا، حلال این معما شد.

درست خواندید نوشتم دریای نمک.

آیا تاکنون از خود پرسیده اید چگونه است که در اغلب زبانها به این دریای فاقد ماهی و هر یا جاندار دیگر میگویند دریای مرده؟

Il Maré Morto

ایتالیایی

Dead Sea

انگلیسی

Mer Monte

فرانسه

Das Totes Meer

آلمانی

بحر الميت

عربی

Mürtude More

روسی

گویا ایرانیان نخواستند از واژه فارسی استفاده کنند لذا

دلم میخواستم در بازگشت از سفر اخیرم از اسرائیل آلبومی از عکسهائی که از گوشه و کنار این کشور گرفته ام را بعنوان «ره آورد» برای خوانندگان عزیز پیام بفرستم ولی اولاً مجله گنجایش تمام آنها را ندارد ثانیاً با چاپ سیاه و سفید، عکسهای رنگی کیفیت خود را تا حدی از دست میدهند. لذا بر آن شدم که تنها چند قطعه عکس از یکی از خیابانهای معروف اورشلیم را با آنچه در روان من گذشته تقدیمتان کنم. آنچه مرا در خیابان «بن یهودا» (در مرکز اورشلیم) متعجب نموده به تحسین واداشت، تعداد «نوازندگان دوره گرد» بود. در گوشه ای مردی میانسال با مضراب ماندولین مینوازد و در گوشه دیگر خانمی به همراهی یک نوازنده در حالیکه خود چنگ ابتدائی اش را نوازش میدهد آواز میخواند. ویلونبستی که کامپانلا اثر پاگانینی را می نوازد؛ حتماً روزی در یکی از ارکستر سمفونیک های معروف اتحاد جماهیر شوروی نوازنده بوده است!

گرچه وجود اینهمه ملاحای ریشو در اورشلیم دلم را گرفت و مرا بیاد آخوندهای ایرانمان انداخت ولی چند ریشوی مذهبی که یکی ویلن، دیگری کلارینت و سومی ضرب میزدند از نظر من آبروی آنها را خریدند چرا که ایشان با آهنگهای شاد و دل نشینشان چنان وجدی آفریده بودند که اغلب زن و مرد توقف کرده گاهی با حرکات سر و پا دست و پا با آنان همراهی میکردند.

در کافه ریمون نشسته بودم (که چند سال پیش توسط بمب منفجره ای بصورت یک انسان بی روح، تبدیل به کشتارگاه یک گروه جوان اسرائیلی که برای صرف یک بستنی یا چای دور هم جمع شده بودند) و از گذشته و آینده با دوست عزیز دیرینه ام «ز» سخن میگفتم که صدای آژیر گوشمان را خراش داد؛ ساعتی بعد شنیدم که در خیابان مجاور، بی وجدانی دیگر تراکتوری که بر روی آن سوار بوده را بطرف مردم بیگناه بحرکت آورده، شش نفر را بهلاکت رسانیده و ۴۰ نفر را هم زخمی کرده است.

فردای آنروز در جراید عکس کودک خردسالی را دیدم که مادرش لحظه ای پیش از له شدن در زیر چرخهای تراکتور توانسته بود او را از آغوش خود جدا کرده از پنجره اتومبیل به بیرون پرتاب کند تا اقلاً او از مرگ نجات یابد.



«ال» عربی را حذف کرده آنرا بحرمیت میخوانند. تنها یهودیانند که آنرا «دریای نمک» مینامند... نمک، مظهر زندگی!

خونی که در رگهای ما و سایر جانوران خونگرم و حتی خون سرد جریان داد بدون سمی مهلک و کشنده خواهد شد و اگر از غلظت آن در آب دریاها و اقیانوسها کم شود بیش از نیمی از جانداران آن نابود خواهند شد. در فارسی

خودمان به دختر شیرین نمیگویند چقدر با نمک است؟

بعضی از مفسرین تورات میگویند علت اینکه همسر لوت برادرزاده حضرت ابراهیم پس از نگاه کردن به پشت سر خود تبدیل به نمک شد نه تبدیل به سنگ خارا یا مرمر و یا هر گونه ماده دیگری، این است که هنگامیکه لوت برای میهمانان دعوت نشده علاوه بر غذا از همسرش نمک خواست او تغییر و احم کرد که به اصطلاح مهمان نوازی هم حدی دارد! غذا دادن به آنان آری، ولی دیگر نمک که یک مائده گران قیمت و به



اصطلاح لوکس و اشرافی است چرا؟ این برای میهمانان ناخوانده زیاد است!

این

خداوند از او دلگیر شده هنگام تغذیه بیاد «نامهربانی» خود او را تبدیل به نمک مینماید!

خواهید گفت این افسانه است؛ قبول دارم ولی افسانه ها همه شامل معانی مخفی هستند که از یک واقعیت بسیار دور سرچشمه میگیرند.

آیا میدانید لغت دستمزد "Salaire" به زبان فرانسه از ریشه Sel به معنای نمک از لاتین مشتق شده است، زیرا

رومیان به کارگزارانشان برحسب مقدار کارشان پولی میدادند که بتوانند با آن نمک بخرند! آری، نه طلا یا نقره، نه فرش یا سرویس چینی! بلکه نمک، چون این ماده به غذای آنان طعمی گوارا میداده است. (باور ندارید دو روز متوالی نمک را از تمام غذاها و حتی نان خود حذف کنید).

میگویند لغت (سولجر) بمعنی سرباز بزبان انگلیسی نیز از همین ریشه مشتق شده است ولی در این مورد من اطلاعاتی ندارم!

باری، یهودیان این «دریای مرده» را که پست ترین نقطه

SHEFFER LAW OFFICE ISRAEL



دفتر وکالت دیوید شفر (شهر آرای)

وکیل پایه یک دادگستری

و نوطار زبان عبری و فارسی

با بیش از چهل سال سابقه خدمت

در امور حقوقی

و پسرش

گای شفر وکیل پایه یک

و نوطار زبان عبری و انگلیسی

در خدمت شما برای

• خرید و فروش و اجاره املاک و اداره آنها

• جلوگیری از فروش جعلی زمین شما توسط

شیادان

• تنظیم وصیت نامه و انجام تشریفات انحصار

وراثت صاحبان ملک در اسرائیل

• ثبت و تصحیح شماره پاسپورت و شناسنامه

ایرانی و آمریکائی در دفاتر ثبت املاک

David Sheffer

4 Nesakh Israel St., Tel Aviv 64352

Tel: 011-972-35220067

E-Mail: Office@ShefferLaw.com

Fax: 011-972-3-5236037

کره زمین است (۴۱۷ متر زیر سطح دریا)، دریای نمک خواننده از آن یک مرکز تحقیقات و پژوهشهای علمی ساخته اند و از هر جزء از اجزایش برای جان دادن به استخوانهای فرسوده و معالجه بسیاری از بیماریهای پوستی استفاده میکنند.

شاید برخی بکار نبردن واژه دریای مرده را ترس از مرگ یا انکار آن در فرهنگ یهود بدانند؛ ولی اینطور نیست چون حرمت مرده در کمتر فرهنگی به این سان مراعات میشود. در کشور اسرائیل برای بازگرداندن جسد یک سرباز مرده، ده ها و یا گاهی صدها سرباز و زندانی زنده را به دشمنان پس میدهند.

ولی در حقیقت آنچه برای آنها ارجحیت دارد زندگی است؛ زندگی برایشان آنقدر مهم است که برای حفظ آن بزرگترین فرمان تورات یعنی احترام به روز شنبه را نادیده میگیرند! گوئی آنان این ضرب المثل زیبای عربی را از آن خود کرده اند که میگوید: چنان زندگی کن که گوئی تا ابد زنده هستی و چنان برای مرگ خود را آماده کن که گوئی امروز آخرین روز حیات تو است!

در ایستگاه اتوبوس در میان مسافران دو دختر جوان عرب با لباس محلی و مخصوص خودشان را می بینم و ناگاه گوئی در مقابل یکی از زیباترین تابلوهای «رامبراند» قرار گرفته ام. لبخندی بر لبانم نقش می بندد، روی لباس عربی این خانم چند قلب کوچک نقش شده و واژه Love روی آنها بچشم میخورد.

مژده ایدل که مسیحا نفسی می آید

که زانفاس خوشش بوی کسی می آید!

شوق و وجدی گرم و آرام بخش تمام وجودم را فرا میگیرد و سرلوحه بخش چهارم از نوشته نویسنده فاضل و فرزانه ایرانی دکتر خلیل طاهرزاده «درآمدی بر اندیشه هستی و نیستی» در مغزم نقش می بندد:

استاد کائنات که این کارخانه ساخت

مقصود عشق بود، جهان را بهانه ساخت!

پایان